

بلوچستان

سهیلا شهشهانی

کلیدواژه‌ها: جغرافیای طبیعی منطقه، تاریخچه، تاریخ طبقات اجتماعی، مراسم، موسیقی، خوراک، زیورآلات، صنایع دستی

منطقه بلوچستان در جنوب شرقی ایران قرار دارد و وسعت آن ۴۵۱،۱۷۳ کیلومتر مربع است. کل جمعیت بلوچ‌ها در دنیا ۳ تا ۵ میلیون نفر است که در ایران، پاکستان، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان، جزایر عرب‌نشین خلیج فارس، عمان و در تانزانیا و کنیای آفریقا به سر می‌برند.

بلوچستان ایران به دو بخش سرحد (شمالی) و مکران (جنوبی) تقسیم شده است. این منطقه از شرق به پاکستان، از جنوب به دریای عمان، از غرب به کرمان و از شمال به سیستان و خراسان محدود است.

مسطح بودن این منطقه باعث شده است در دوران‌های مختلف به راهرو عبور از اروپا به هندوستان و شرق آسیا بدل شود. قلّه تفتان به ارتفاع ۴۰۵۰ متر در این منطقه است و هنوز دود مختصری از آن متصاعد می‌شود که نشان‌دهنده آتشفشان بودن آن در زمان‌های قبل است. هوای منطقه در تابستان در جنوب گرم و مرطوب و در شمال گرم و خشک است. رودخانه‌های مهم منطقه عبارت‌اند از: بمپور که جلگه بمپور را آبیاری می‌کند و به چالّه بمپور می‌ریزد؛ رود سرباز و باهوکلالت که به دریای عمان می‌ریزند؛ و رود ماشکیل که به پاکستان وارد می‌شود.

بلوچستان را کوههایی به ارتفاع ۱۵۰۰ تا ۳۵۰۰ متر احاطه کرده که بین آنها صحرا و بیابان است. این بلندیها با تحمل درجه حرارت بالا و خشکسالی و بارانهای ناگهانی شدید یا با قرارگرفتن در کنار دریا و تحمل رطوبت زیاد حالتها و شکلهای ویژه‌ای به خود گرفته‌اند. باران منطقه به حداقل دریافت نزولات آسمانی خاورمیانه یعنی ۱۰۰ میلی‌متر در سال می‌رسد. در منطقه کوهستانی نیز حداکثر ۴۰ میلی‌متر در سال باران می‌بارد. در فاصله هر چند سال خشکسالی ناگهان در مرداد ماه به مدت دو هفته هر روز باران می‌بارد. این بارانها سیلاب به دنبال دارد. این منطقه در میان مناطق حاصلخیز سیستان و کرمان و قندهار و پنجاب و سند هندوستان قرار دارد.

باستان‌شناسی در مناطق لادیز (Hume 1976)، خاش (Maruchek 1975)، سدیج (Vita-Finzi & Copeland 1900) و دامن (Tosi 1970) انجام شده است. گذر انسان اولیه از آفریقا به آسیای شرقی بالاجبار از شرق ایران صورت گرفته. آثار به دست آمده از دوران پارینه‌سنگی قدیم بلوچستان ایران به زمانی بین ۱۰۰,۰۰۰ تا ۷۰۰,۰۰۰ سال پیش مربوط است و از دوره‌های بعدی اثری به دست نیامده (سید سجادی ۱۳۷۴: ۱۴۹). محیط زیست سرسخت، نزدیکی به دریا و سیلاب‌های متعدد چه‌بسا بقایا را به زیر خاک یا به زیر دریا برده باشد. البته کمی تحقیقات در منطقه نیز مزید بر علت است.

بلوچستان از ۴ هزار سال پیش تا حالا

در بمپور، خوراب، دامن، تل‌ابلیس، تپه یحیی، شهداد (کرمان) و شهر سوخته (سیستان) و بررسی‌های باستان‌شناسی انجام شده است. آنچه در بلوچستان به دست آمده همان‌قدر اهمیت دارد که از نقاط دیگر ایران به دست آمده است.

مورخ اسکندر، که در سفرهای جنگجویانه و تاریخی او حضور داشته و پس از عبور از ایران و رفتن به هندوستان بار دیگر به‌هنگام بازگشت از بلوچستان می‌گذشته در مورد طوایفی اطراف دریای عمان می‌نویسد: غذای آنها از گوشت نهنگ‌هایی بود که امواج دریا به ساحل می‌آورد، و لباس‌ها و چادر اقامتی‌شان از پوست حیوانات. کمبود آذوقه در این منطقه به حدی بوده که قشون اسکندر دچار مشکل می‌شود و تلفات قشون مورخ را وامی‌دارد این دوره را غمگین‌ترین دوره لشگرکشی اسکندر بنامد. اسکندر برای حکام افغانستان و هرات و ترکستان پیام می‌فرستد که برایش آذوقه بفرستند و خود روانه کرمان می‌شود. به‌شکرانه رسیدن به کرمان به مدت هفت شبانه‌روز جشن می‌گیرد که این نیز موجب برخی دردرها برای او و سردارانش می‌شود (سید سجادی ۱۳۷۴: ۸-۱۰۷). ماهی، خرما و نان از غذاهایی بود که سپاهیان اسکندر در این منطقه صرف کرد (همان: ۱۱۳).

اعتمادالسلطنه در *مرآة البلدان* (ص ۲۶۹) در مورد قلعه بمپورها می‌نویسد: «قلعه بمپور در بالای تلی واقع شده با صد ذرع ارتفاع و سبب ذرع قطر دامنه این تپه‌خاک دستی است و معروف است که آن را گبرها ساخته‌اند».

سیدسجادی (ص ۱۳۴) به نقل از فیروز میرزا فرمانفرما می‌نویسد: «... گفت که این قلعه مشهور است به قلعه بهمن‌شاه و آثار قلعه از وضع سرزمین دلالت می‌کرد بر این‌که این قسم جمعیت‌ها و آبادی‌ها در این صفحه بوده است».

وی در مورد چیل نادری نیز می‌گوید: «در دو نقطه آثار و علامت برجی و گاهی چاهی بود و در میان صحرا جاهای پست و بلند و آجرپاره زیاد بود. گویا آن‌جا شهر عظیمی بوده است. از قراری که بلوچ‌ها می‌گفتند از این جلگه چهل‌هزار قشون برمی‌خاسته است — واله اعلم — ولی از علائم به قدر دو برابر شهر جدید تهران به نظر می‌آید... در بین راه آثار قلعه و علامت چند برج و آثار قنات می‌توان دید. این برج‌ها شبیه تپه‌خاک‌های راه قزوین — ساوجبلاغ است و حالا درست استفهام نمی‌شود که برج بوده است یا علامت و نشان اخبار دادن».

فیروز میرزا فرمانفرما در سفرنامه کرمان و بلوچستان یکی از این قلعه‌ها را چنین توصیف می‌کند: «قلعه نامش چاه‌ملک است و در منطقه ریگان در غرب بلوچستان قرار داشته است». گفتنی است که، در فاصله بم و قلعه، از باغات و جنگل‌های بسیاری و نیز باغات مرکبات و خرما یاد می‌کند: در میان این جنگل علامت و آثار قلعه مدور خیلی بزرگی بود که پایه‌های دیوار و برج و باروی آن خیلی پهن و خندق عریض پُرابی دور آن بود که حالا نیزار شده است. در میان این قلعه نارنج‌قلعه‌ای است که ارگ قلعه بزرگ محسوب می‌شود و در این قلعه هم خندق پُراب و پهنی است که نیزار شده است. هفت‌هشت خانوار رعیت در این قلعه خانه‌های مختصر رعیتی ساخته و ساکن بودند... (ص ۱۴).



قلعه سب (seb) در نزدیکی
سراوان

تصویر از درون قلعه سب در نزدیکی سراوان



گیاهان منطقه عبارت است از گز و بنه و سرو کوهی که به منطقه شکل خاصی می‌دهند. قلعه‌های مخروبه از ساختارهایی است که در بلوچستان به‌وفور یافت می‌شود و نشانی از زمانی است که حکام طوایف مختلف در قلعه به سر می‌بردند. آسیب بادی یکی دیگر از ساختارهای تخریب‌شده منطقه است. از قرن نوزدهم میلادی در منابع تاریخی مرتب از این منطقه نام برده شده است؛ زیرا سفرهای مکرر اروپاییان، به‌خصوص انگلیسی‌ها،

به هندوستان و کوشش آن‌ها در الحاق این منطقه به مستعمرات خود یا خنثا کردن آن در برابر روسیه و ایران مطرح بوده است.

هویت بلوچی، هرچند در ساختارهای شهری فرهنگ‌های مختلف، از طریق زبان و خوراک و پوشاک و موسیقی و وابستگی به یک منطقه جغرافیایی در بلوچستان ایران یا پاکستان حفظ شده است. البته، مانند هر قومی، با گذر زمان این عوامل نیز روزبه‌روز تقلیل می‌یابد.

بلوچ‌های طوایف مختلف همه خود را از نیای مشترک بلوچ‌هایی می‌دانند که به این منطقه کوچ کرده‌اند. آن‌ها تا درهٔ سند در هندوستان و تا پنجاب و بلوچستان پاکستان و تا هرات و بادقیس در افغانستان و امروز تا استان‌های کرمان و خراسان و سمنان و گرگان و مازندران و تهران حضور دارند. حرکت آن‌ها به شمال کشور در خشکسالی سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ روی داد. توانمندی بلوچ‌ها در جابه‌جایی و اشتغال به حرفه‌های مختلف موجب تداوم زیست آن‌ها در شرایط سخت و متفاوت شده است؛ این موضوعی است که کتاب نسبتاً جدید فیلیپ سالزمن (Salzman 2000) با پرداختن به مفاهیم اقتصاد چندمنبعی و کوچ‌روی چندمنبعی (multi resource nomadism) به آن نظر داشته است.

موضوع دیگری که حرکت بلوچ‌ها را راحت کرده است سنی بودن آنهاست. وابستگی به سرزمین برای آنان اهمیتی کمتر از وابستگی به مذهب دارد.

فیلیپ سالزمن بلوچ‌ها را به طور کلی چنین توصیف می‌کند: «مردمانی سرسخت که با طی

راه‌های طولانی در استراحتگاه‌های سنگلاخ، بدون توجه به سردی و گرمی هوا، زندگی را می‌گذرانند. آن‌ها جنگ‌جویانی بی‌باک‌اند و قادرند زندگی خویش را برای دفاع از مالکیت و دارایی و احترام به حفظ کیان طایفه خود و دستیابی به غنایم به خطر اندازند. آن‌ها مسلمانانی مؤمن و در راه ایمان و برگزاری اصول دین پی‌گیرند و از ملایان یا مولویان خود اطاعت می‌کنند. سرزمین آن‌ها برایشان گرانبه‌تر است و به هر صورت حافظ این سرزمین‌اند. آن‌ها دامدارند و با نگهداری و استفاده از دام سدجوع می‌کنند.

به‌هم‌پیوستگی طایفه‌ای آن‌ها بسیار مستحکم است و این پشتیبانی از اولاد و تیره و طایفه در جدل با تنگدستی معیاری بالاتر از جابه‌جایی و حرکت برای دام و، برای آن‌ها، یک اصل است. امروزه نیز بلوچ‌ها در جست‌وجوی کار در کشورهای مختلف در میان خویشان و اولاد و تیره و طایفه خود رفت‌وآمد می‌کنند. استفاده از موقعیت‌های حرفه‌ای جدید برای آن‌ها به‌نوعی ادامه نحوه برخورد دیرینه آن‌هاست که با فعالیت‌های متنوع به حیات خود ادامه داده‌اند. امروز این خصلت در سازگاری آن‌ها با موقعیت‌های نوین کارآمد است» (Salzman 2000: 2-4). می‌توان به مطالب سالزمن این را نیز اضافه کرد که امروزه کاملاً عادی است که یک بلوچ با داشتن شغل دولتی به فعالیت‌های اقتصادی دیگر نیز بپردازد.

موضوع دیگری که به‌کرات می‌شنویم این است که بلوچ‌ها در کشورهای مختلف کار می‌کنند و سرمایه می‌اندوزند و در کشورهای مختلف اقوام نزدیک دارند و از امکانات هر کشور مانند آموزش و بیمه برای کارهای خود استفاده می‌کنند.

راحتی در حرکت دید وسیعی به آن‌ها می‌دهد که دائم مشغول مقایسه کشورها باشند به لحاظ موقعیت‌های متفاوتی که به آن‌ها عرضه می‌کند. بلوچ‌هایی که نزدیک مرز پاکستان زندگی می‌کنند به راحتی با کارت مخصوص از مرز عبور می‌کنند. نزدیکی به دریای عمان نیز امکان حرکت را برای آن‌ها فراهم کرده است. مردانی که برای کار مهاجرت می‌کردند و سال‌های طولانی در منطقه دیگری می‌ماندند، امکان ازدواج در جاهای دیگر داشتند. به این ترتیب می‌بینیم اقوام زیاد درجه یک در کشورهای مختلف پیدا می‌کنند. کار و حرکت نسل بعدی نیز به این ترتیب راحت‌تر می‌شود.

شهرهای مهم بلوچستان ایران عبارت‌اند از: ایرانشهر، سراوان، نیک‌شهر، چابهار، بمپور و خاش.

زبان بلوچی و قوم بلوچ

در مورد زبان باید از تحقیقات دکتر کارینا جهانی در اوپسالای سوئد یاد کرد که به حفظ لهجه بلوچی در شرایط مهاجرت به سوئد و نروژ و انگلستان مربوط است و اثر زبان فارسی را بر بلوچ

زبان‌های ایران و سپس وضعیت زبان بلوچی را در شرایط مهاجرت بررسی می‌کند و این‌که آنان چگونه زبان خود را حفظ کرده بخشی را از دست داده‌اند.

اولین بار نصیرخان، حاکم کلات یا در قرن دوازدهم هجری، از کلمه بلوچستان استفاده کرد (Spooner: 599). ایده واحد بلوچستان از نصیرخان در قرن ۱۲ق/ ۱۸م برخاست. پس از او بازماندگانش توان ادامه آن را نداشتند. انگلیسی‌ها کوشیدند برای نفوذ غیرمستقیم در منطقه از این بازماندگان حمایت کنند تا در منطقه‌ای خارج از قدرت ایران دوره قاجار و کابل افغانستان بتوانند پشتیبانی برای خود داشته باشند، با شکل‌گیری کشور پاکستان و تقسیم بلوچ‌ها در ایران و پاکستان این نفوذ رو به افول گذاشت. اما حضور بلوچ‌ها در دو طرف مرز همچنان ادامه دارد و هویت بلوچ مرز نمی‌شناسد. منشاء کلمه بلوچ روشن نیست. در دوره حمله اعراب به ایران از آن‌ها در شمال غربی منطقه (یعنی شمال شرقی کرمان) نام برده شده است. در دوره سلجوقیان در قرن پنجم تا زمان صفویه در قرن دهم هجری نیز به همین روند ادامه داشت (همان).

آمدن این قوم به این منطقه از سوریه (آلپو) و غرب آسیا نیاز به شواهد بیشتر دارد. اقوام کوچ‌رو دیگر مثل بختیاری و ممسنی و کهگیلویه و از جبل‌الساق سوریه به ایران کوچ کرده‌اند. بلوچ‌ها نیز امکان دارد که از آن‌جا آمده باشند. زبان بلوچی جزو زبان‌های شمال غربی ایران رده‌بندی شده. شاهنامه فردوسی نیز از بلوچ‌ها کنار گیلانی‌ها نام می‌برد. در دوره ساسانی از جنگ‌های آن‌ها گفته می‌شود؛ شاید در نتیجه این ستیزها آن‌ها به جنوب شرقی ایران مهاجرت کرده باشند (همان: ۶۰۶).

بلوچ‌ها در دوره دیلمیان و غزنویان و سلجوقیان به حیات خود در ایران ادامه دادند. جالب است که در این دوران تاریخی، که جدل‌های نظامی با حاکمان شهری صورت می‌گرفت، از آن‌ها با عنوان بلوچ نام برده می‌شد، ولی از منطقه‌ای با عنوان بلوچستان یاد نمی‌شد. بلوچ ظاهراً نامی است که یکجانشینان در مورد این کوچ‌روان به کار می‌بردند (همان: ۶۰۷). این‌ها اقوام و طوایفی بودند که در سرزمین خود کوچ و از آن دفاع می‌کردند.

اشعار حماسی بلوچی آنان را فرزند میرحمزه، عموی حضرت محمد، ذکر می‌کند که فرزندانش همراه امام حسین در کربلا جنگیده بودند (همان: ۶۰۸). اما آنچه مشخص است این است که تعداد آن‌ها از چند ده‌هزار نفر تجاوز نمی‌کرده و نحوه معیشت آن‌ها عشایری و کوچ‌رو بوده است. دام آن‌ها، مانند عشایر دیگر منطقه، عمدتاً گوسفند و بز بوده، و دور از جمعیت‌های یکجانشین زندگی می‌کردند.

ارتباطات آن‌ها از طریق خویشاوندی و نظام ریاستی و کوچ حفظ شده است. امروزه مهاجرت آن‌ها بین کشورهای مختلف صورت می‌گیرد.

در شهرستان‌های ایرانشهر، مردم به زبان پهلویِ قرن دوم هجری سخن می‌گویند (Spooner: 606) از بلوچ با عنوان هفت‌زیستگاه کوهستانی نام می‌برند، سفرنامه‌نویسان عرب آن‌ها را طوایف بلوس می‌نامند که بین کرمان و خراسان و سیستان و مکران زندگی می‌کنند. مردمان یکجانشین از اینان واهمه داشتند، اما اصطخری از آنان با عنوان مردمانی آرام و صلح‌جو یاد می‌کند.

ساختار اجتماعی بلوچ‌ها

در مورد خاندان شیرانی‌ها، که در شمال غربی بلوچستان به نام بنت تا سال ۱۳۲۱ شمسی حکومت می‌کردند (همان: ۱۰۵) اطلاعاتی در دست است که رده‌بندی اجتماعی آن‌ها را نشان می‌دهد. منطقه بنت شامل منطقه کوهستانی بشاگرد و بیابان مرکزی و دشت‌های ساحلی است. قشربندی اجتماعی آن‌ها از این قرار بود: خان، کدخد، ارباب، استاد، درزاده و نوکر. آن‌ها عشایر کوچ‌رو و روستانشینان بودند. خان‌ها حکومتگر بودند و ازدواج درون‌گروهی می‌کردند. اگر دختری از قشر پایین به ازدواج مردی از این قشر درمی‌آمد فرزند آن‌ها در مرتبه پایین‌تری قرار می‌گرفت. کدخدایان بزرگان روستا و زمین‌داران منطقه بودند. ارباب‌ها خرده‌مالکان روستایی بودند و زمین خود را به صورت گروهی می‌کاشتند. استادها صنعتگران بودند و با چوب و فلز ارزان یا گران‌قیمت کار می‌کردند. این‌ها به روستاهای مختلف خدمات می‌دادند. پایین‌تر از این‌ها درزاده‌ها بودند، کارگران کشاورزی که خود زمینی برای کشاورزی نداشتند. کار کشاورزی همه‌جا با این گروه بود. نوکرها اکثراً سیاه‌پوست بودند که از آفریقا به‌اسارت از استان‌های دیگر برای فرمانبرداری به منطقه می‌آورد. به آن‌ها «بندی» نیز می‌گفتند و انواع کارهای خانگی، حمل بار یا کار کشاورزی از اینان



منبع: آرشو مجله



منبع: آرشو مجله

مرد و کودک بلوچ که رنگ پوست پررنگ دارند.



تصویر روستای سب

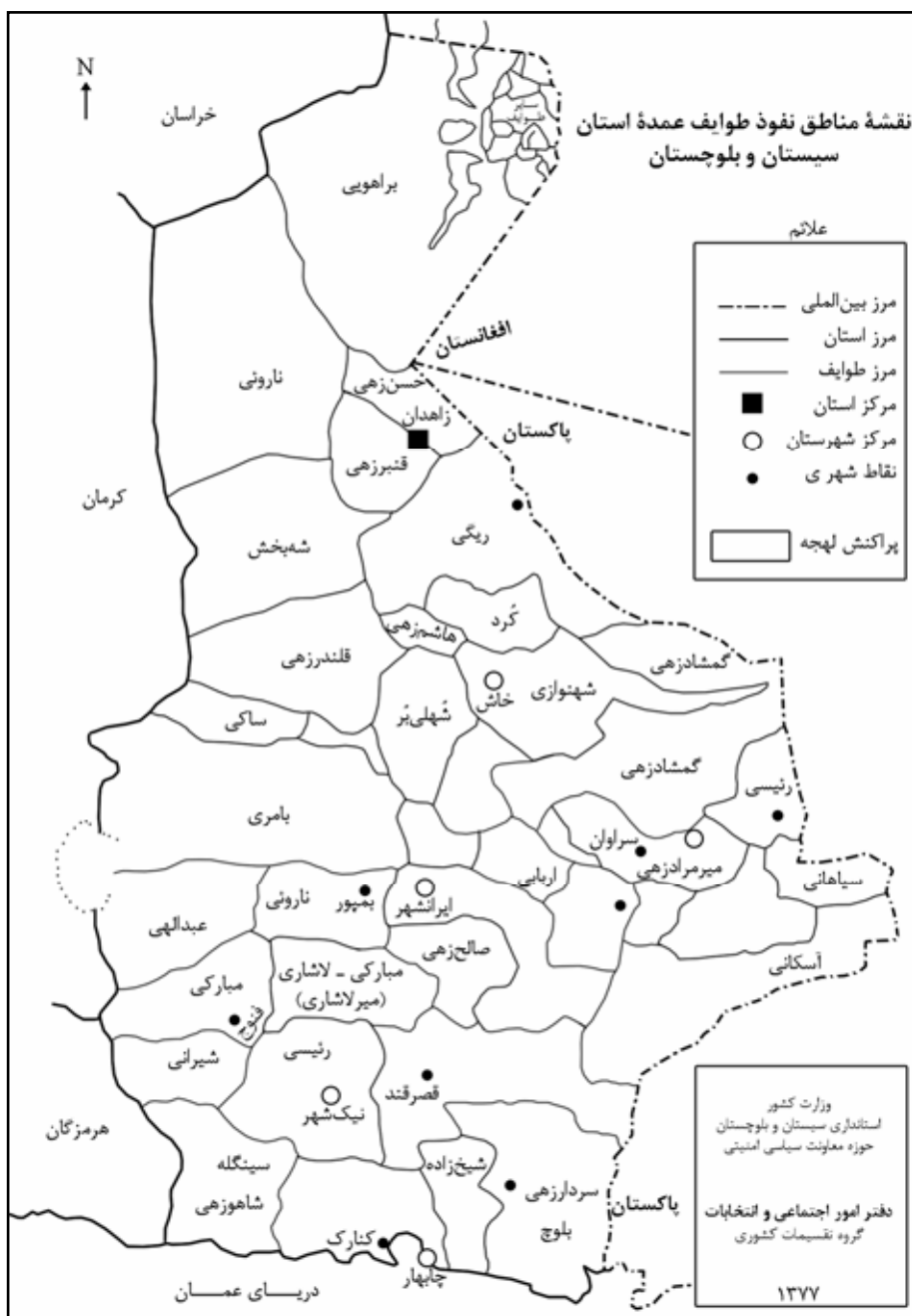
خواسته می‌شد. گروه محدود دیگر چاوشان بودند که مردانشان صیادی می‌کردند و زنانشان سفالگری، یا ماهیگیری از رودخانه. همچنین زنان از دشت هیزم می‌آوردند.

ساختار روستاها چنین بود. در بین عشایر منطقه نام‌ها متفاوت و مرزبندی‌ها نیز مبهم‌تر بود: رؤسا یا قشر اول «هوت» خوانده می‌شدند، قشر دوم کرنکش، قشر سوم بلوچ، قشر چهارم جت و قشر پنجم تیه. تیه‌ها برده و جت‌ها ساریان و شتریان بودند. جت‌های این منطقه با این تعریف از جت‌های افغانستان متمایز می‌شوند که کارشان درست کردن الک و ساز است و بردن نامشان با برخورد منفی روبه‌رو می‌شود (آپارنا راثو ۱۹۸۲).

طوایف بلوچ عبارت‌اند از: براهویی، سرابندی، ناروئی، گرگیچ، شهبخش، ریگی، شهنوازی، میربلوچ‌زهی، جمال‌زهی، شُهل‌بر، هاشم‌زهی، گمشادزهی، میرمرادزهی، سیاهانی، صالح‌زهی، علازهی، انوشیروانی، آسکانی، لاشاری، شیرانی و سردارزهی.

علاوه بر تقسیم شدن در طایفه‌های مختلف، که هر یک زیرمجموعه‌هایی هم دارد، درون هر طایفه تقسیم‌بندی قشری مرسوم است:

- رؤسا که درون گروهی ازدواج می‌کنند و ریاست امور طایفه با آن‌هاست.
- گروه میانی که دامداران را تشکیل می‌دهند.
- گروه پایین که از گروه‌های بالا مشخص‌اند و دارایی کمتری دارند.
- بردگان که مطلقاً دارایی غیرمنقول و دام ندارند و برای دیگران کار می‌کنند و رنگ پوستشان تیره‌تر از بلوچ‌هاست.
- جت‌ها یا ساریانان.



نظام حکومتی بنت ساختار قابل توجهی داشت: کارگزاران حکومتی شامل کارگزاران مشاغل دیوانی، مناسب لشگری و خدمه بود.

مشاغل دیوانی از وزیر، کدخدا، کلیددار (انبارهای حکومتی)، پاکار (نگهبانی از مزارع)، جمع‌آوری افراد برای کار کشاورزی، گردآوری چهارپا برای حمل بار (ص ۴-۱۲۳)، میرزا (که نوشتن نامه‌ها و دستورها و غیره را به عهده دارد)، کلیددار مخصوص (که مسئول پول و مواد خوراکی و اجناس خزانه شخصی حاکم است)، سرکار ملکی (مسئول املاک حاکم) و قاضی و کاغذکش (مأمور بردن نامه‌های حاکم) تشکیل می‌شد.

مناصب لشگری عبارت بود از کوتوال (فرمانده نیروهای حکومتی و حاکم تمام منطقه)، تفنگچی و سپاهی یا لشگر حکومت که ممکن بود ثابت یا غیرثابت یا نوبتی باشند، و سرلشگر که مسئولیت جنگی را به عهده داشت و ناظر صندوق‌دار امور لشگری بود.

خدمه نیز به چهار گروه تقسیم می‌شد: مطبخ‌بان، حلیم‌دار، ساقی‌دار و سعیس و سرسعیس. خدمه مطبخ باید زمانی که حاکم در محل یا در سفر بود او را همراهی و برای او و همراهانش خوراک تهیه کنند. آن‌ها اکثراً خدمه شخصی و از غلامان وی بودند (برقی: ۱۵). ساقی‌دار معکولات سرد و گرم را تهیه می‌کرد. حلیم‌دار یا قلیان‌دار نیز حضور داشت. سعیس مهتر چارپایان و از غلامان حاکم بود و همراه وی سفر می‌کرد (همان: ۵-۱۵۴).

در سال ۱۳۸۲ در سفری به سراوان به یکی از دهات رفتیم که مردی آنجا چهار زن و ۳۴ فرزند و ۱۱ نوه داشت و شعار او «فرزند بیشتر امنیت بیشتر بود».

مراسم عروسی

در زندگی هر بلوچ، عروسی مهم‌ترین واقعه حیات فردی است. هرچند هر طایفه رسم خاص خود را در این زمینه دارد، وجوه مشترکی نیز بین آن‌ها وجود دارد. مهم‌ترین مراسم در خانه عروس صورت می‌گیرد و شامل طاس‌گردان، گردآوری منابع مالی برای برگزاری مراسم حمام عروس و حمام داماد و نوازندگی و رقص در مقابل داماد هنگام رفتن به حمام، حناگردانی و پخش حنا بین حضار و گردآوری پول برای دایه عروس، چشم‌دیدگانی یا رونمایی، که اولین دایه دختر از داماد می‌گیرد تا بگذارد او را ببیند و مراسم ورود به حجله (Spooner: 624).

مداوا

گواتی مراسمی است که با موسیقی برای رفع بیماری روحی و اختلالات روانی و خارج ساختن ارواح پلید از بدن بیمار صورت می‌گیرد. «گواتی» به معنای باد به بیماری اطلاق می‌شود که «گوات» در جسم او حلول کرده باشد. در مراسم گواتی حرکات جسمانی یکنواخت انجام می‌شود.

در مراسم گواتی بر مبنای شدت بیماری کارهای مختلف صورت می‌گیرد:

۱. سازبازی. در این مرحله فقط از یک قیچک استفاده می‌شود و این زمانی است که بیماری خفیف است. در این مراسم زنان شرکت می‌کنند و با آواز قیچک را همراهی می‌کنند. زبان شعر آن‌ها بلوچی است که مخلوطی از کلمات فارسی، عربی و سواحیلی نیز دارد.
۲. بازی کُپار. در حالت شدیدتر بیماری «کپار» تجویز می‌شود. پس از پایان مراسم قهوه، ذرت برشته و حلوا بین شرکت‌کنندگان تقسیم می‌شود.
۳. بازی ولاگ. مرحله‌نهایی مراسم است که در آن حیوانی قربانی می‌شود. بسته به استطاعت مالی فرد مرغ، گوسفند، گاو یا شتر قربانی و از شرکت‌کنندگان با آن پذیرایی می‌کنند. در این مراسم مداحی از لعل شهباز (از بزرگان تصوف، اهل مرند که به سند مهاجرت کرده بود) و عبدالقادر گیلانی و سپس ذکر حضرت محمد رسول‌الله صورت می‌گیرد. امید آن است که در این جلسه بیمار بهبود یابد. در غیر این صورت مرگ او محتمل است.

موسیقی و ساز بلوچی

در مراسم عروسی آوازهایی مانند نازینک [nâzink] خوانده می‌شود. هالو [hâlu] و شبتاکی [šabtâki] مخصوص زایمان و تولد کودک است. از نغت [nagt] نیز که حاوی مدح حضرت محمد (ص) و بزرگان اسلام است در این زمان استفاده می‌شود (مسعودیه ۱۳۶۴: ۲۴-۹). برخی نچوهای گروهی سرورآفرین است که با همنوایی قیچک خوانده می‌شود، مانند «ساست طلائی»، «پیش‌بندش ببند»، و «هوا چه گرمه بیان بادم بزن». اهمیت موسیقی بلوچی برای مردم بلوچ آن است که مراسم و اتفاقات مهم فردی آن‌ها با موسیقی همراه است.

لپکو و زهیروک آوازهایی است که در فراق بستگان نزدیک خانواده و دوست و معشوق و دوری از وطن خوانده می‌شود. زهیروک را قبلاً زنان در حین کار می‌خواندند، اما امروز این نوع موسیقی را مردان با همراهی قیچک می‌خوانند. موتک یا موتق در مراسم ترحیم خوانده می‌شود و شامل مطالبی در مورد متوفا و احساسات نزدیکان متوفاست.

«شیر» آوازی است که متن آن داستان‌های حماسی، عشقی و وقایع تاریخی و اجتماعی است. مشاهیر یا پهلوان کسی است که «شیر» را با ساز به صورت آواز اجرا می‌کند. برخی از شیرهای حماسی مهم عبارت‌اند از میرقنبر، چاکر و گوهرام، جنید و دادشاه.

داستان «چاکر و گوهرام» به حکایتی از دوران حکومت همایون‌شاه (اولین شاه سلسله گورکانیان هند) و حکومت شاه‌طهماسب اول در ایران می‌پردازد. شاه ایران سعی می‌کند سلطان هندی را، که با خطر از دست دادن تاج و تختش روبه‌روست، یاری دهد. محور داستان زندگی یک زن بیوه دامدار و ثروتمند به نام گوهر است که تقاضای ازدواج مردی به نام گوهرام‌خان را





دونلی



قیچک

از طایفه‌ای دیگر رد می‌کند و این منجر به یک سلسله اتفاقات بین دو طایفه می‌شود که به مدت سی سال ادامه می‌یابد.

در بسیاری از روایت‌های تاریخی هدف نهایی قوم بلوچ احقاق حق است. هنگام مبارزه با بیگانگان انگیزه‌ها و باورهای قومی جلوه‌گر می‌شود. برخی از رویدادهای سی سال اخیر نیز در «شیر» بلوچ انعکاس دارد.

ساز رایج بلوچستان قیچک است که آن را سرود می‌نامند. سرود دوازده سیم دارد و آرشه آن از موی اسب است. دیگر سازهای این منطقه عبارت‌اند از: رباب، تنبورک، نل، دونلی، دهک و بمبو. رباب ۱۶ تار دارد و در مناطق مرکزی و جنوبی بلوچستان رایج است. رباب را با مضرب می‌زنند. تنبورک را با پنجه می‌زنند. این ساز سه سیم دارد و نوازنده آن را تنبورکی یا چنگی می‌نامند. نل، یعنی نی بلوچی، چهار سوراخ دارد. نوازنده نی را نلی می‌نامند.

دونلی از دو نی تشکیل شده و نماد مذکر و مؤنث است. نل مذکر یازده سوراخ و نل مؤنث هشت سوراخ دارد. نل مذکر ملودی را اجرا می‌کند و نل مؤنث واخوانی را به عهده دارد.

دهک سازی کوبه‌ای به شکل استوانه است که دو طرف آن را با پوست می‌پوشانند و دورتادور آن را با ریسمان می‌بندند، به صورتی که با حرکت دادن ریسمان‌ها ساز کوکش تغییر می‌کند. چوب دهک چوب انار و پوست آن پوست بز است.

بمبو دو قسمت چوبی دارد که یکی دنداندار و مانند شانه‌ای بلند است و دیگری قطعه‌ای چوب که آن را روی قسمت دنداندار می‌کشند و صدای بمی از آن به گوش می‌رسد (ریاحی ۱۳۵۶: ۸). سازهای معمول در سراوان عبارت است از: مارساز (دهل بزرگ)، تنبورکی (تنبک)، کمانچه هجده‌تار (رباب)، سرود (قیچک) و سرنا. دهلیان یا دهل‌زنان سراوان در فن خود استادند، دهل را به گردن می‌آویزند و با کوبیدن چوبی بر یک طرف آن (دارزخمه) صدا ایجاد می‌کنند. آوازخوانی زنان در مجالس شادی «لادو» و در سوگواری‌ها «مردگ» یا «موتک» نام دارد. آوازخوانی مردان را «صورت» می‌نامند. آوازخوانی شب‌هنگام در خانه زائو را «شب‌تاکی» می‌گویند که یکی از زنان با آهنگی ملایم اشعار محلی می‌خواند و زنان دیگر هم‌صدا و با همان آهنگ تکرار می‌کنند (یغمایی ۱۳۵۵: ۱۱۸-۱۱۷).

بازی‌ها

گپگ: این بازی میان دو گروه انجام می‌شود. تعداد بازیکنان هشت نفر است ولی در صورت لزوم تغییر می‌کند. شترسواری: مسابقه‌ای برای سرعت شترهاست. چیتی: بازی میان دو گروه است که با پنج چوب صورت می‌گیرد. بازی‌های دیگر منطقه که رو به فراموشی گذاشته هفت‌سنگی یا گلگی، گشتی، تلی، تلوتلو و بارانی است.

پوشاک

پوشاک مردان بلوچ از جنس کتان و به رنگ روشن است. آن‌ها عمامه‌ای به سر می‌پیچند به نام پاک که پارچه‌ای به طول دو متر است. لانگی [lângi] یا چادر: پارچه‌ای است که پیرمردان دور سر خود می‌پیچند و جوان‌ها روی شانه می‌اندازند. آن‌ها هنگامی که می‌خواهند نماز بخوانند سر خود را با آن می‌پوشانند و در هنگام نشستن آن را دور کمر و پاهایشان می‌بندند که تعادل خود را حفظ کنند و خسته نشوند. به آن صندلی بلوچی می‌گویند. کلاه آن‌ها یا از پارچه دوردوزی شده یا از پوست بره است. سواس [savâs]: نوعی کفش که از برگ درخت خرما درست می‌کردند. کنج‌پراک [ganjpérâk]: زیرپوش. شلوار: کمر شلوار بلوچی‌ها گشاد است، با بند بسته می‌شود. دم پاچه شلوار آن تنگ است. قمیس [gamis] یا پیراهن: پیراهن گشادی است که از زیرگلو تا پایین زانو را می‌پوشاند و جیبی روی سینه چپ و دو جیب در طرفین دارد. رنگ شلوار و قمیس یکی است.





لباس بلوچ



لباس بلوچ و درّه، گوشواره

منبع: آرشیو محله

منبع: آرشیو محله

جامه [jâma]: زنان از انواع پارچه‌ها برای دوختن جامه یا پیراهن استفاده می‌کنند. با گذر زمان و نسبت به سن و منطقه ممکن است پارچه‌های متفاوت انتخاب شود. نوع دوخت نیز انواع دارد. سرآستین، جلو سینه و روی دامن زنان سوزن‌دوزی پرکاری دیده می‌شود که کار خود زنان است. این پیراهن پشکین [paškin] نیز خوانده می‌شود. آستین‌ها چنان با سوزن‌دوزی ضخیم می‌شود که به جای بادبزنی از آن‌ها استفاده می‌کنند. شلوار زنان گشاد و دم پاچه آن تنگ و سوزن‌دوزی شده است. **سریگ [sarig]:** چادر بلند و نازکی است که کناره‌هایش قلاب‌دوزی است.

سوزن‌دوزی

شناخته‌ترین صنعت زنان بلوچستان سوزن‌دوزی است. در قدیم مچ دست، مچ‌پا، جلو سینه و جلو دامن لباس زنان بلوچ این نوع سوزن‌دوزی دیده می‌شد. سوزن‌دوزی دوختی سه‌لایه است که روی پارچه صورت می‌گیرد. سوزن‌دوزی انواع مختلف دارد و نوآوری در طرح دوخت و استفاده از رنگ‌های متنوع و آیینه‌های کوچک نیز دیده می‌شود. هرکدام از دوخت‌ها نامی خاص دارد و دوخت‌های مناطق مختلف از یکدیگر متفاوت است.



سَنَجَاک [زینت و سینه]

زیورآلات زنان بلوچ



سَنَجَاک [زینت و سینه]

سَنَجَاک

زیورآلات زنان

گوشواره: دُر [dor]، والی [vâli]، نالوک [naluk] و چلمب [čolomb].

مَندریگ [mondrig] یا پنجه [panje]: انگشتی است برای پنج انگشت.

کُپکو [nâmâlâ]: گردن‌بندی است به صورت نیم‌کره‌هایی از طلا که با فیروزه و یاقوت تزیین شده و به قطعه‌ای پارچه می‌دوزند و به گردن می‌بندند.

پادیگ یا پادیگ [pâdik]: حلقه نقره‌ای یا طلایی که به مچ پا می‌بندند و اغلب زنگوله‌هایی بدان آویزند که در هنگام راه رفتن صدا می‌دهد. در هنگام رقص صدای پادیک‌ها با صدای دهل هماهنگ می‌شود و ریتم آهنگ را نگاه می‌دارد.

پوللوک [pollok]: پولکی از جنس طلا و گاه با نگین سبز یا قرمز که در سوراخی که در پَره بینی ایجاد می‌کنند قرار می‌گیرد.

پُلوه [poloh]: حلقه‌ای از جنس طلا با زینت فیروزه و به شکل بیضی که از سوراخ ایجادشده در غضروف بین دو سوراخ بینی آویخته می‌شود و نگین آن روی لب بالایی می‌افتد.

سَنجاک [sânjâk]: نیم‌دایره‌ای است که روی آن را با یاقوت و فیروزه زینت می‌دهند. به جای تکه از این سَنجاق طلا استفاده می‌کنند.

والی [vâli]: حلقه‌ای طلایی که در لبه غضروف گوش نصب می‌کنند.

نالوک یا کَارِی [kari]: گوشواره‌ای است به شکل هلال ماه. هر نالوک چهار هلال دارد و روی آن‌ها با نگین مروارید یا فیروزه زینت می‌یابد و معمولاً کنار والی آویخته می‌شود.

چلمب [čolomb]: نوعی گوشواره از طلا به شکل گنبد که اطرافش با مروارید تزیین می‌شود.
دُر [dor]: زیوری برای روی گوش.

مُودیک [modik]: زیور موست، حلقه‌های طلایی که به موی جلو سر می‌زنند.
لرژوک [larzok]: رنجیری طلایی که از یک سو به پولک‌هایی متصل می‌شود که دوطرف بینی گذاشته می‌شود و از سوی دیگر به موی سر سنجاق می‌شود. هنگام راه رفتن زنجیرها روی بینی می‌لرزد.

ردؤی [reddoy]: نوعی گردن‌بند که زیوری به شکل هلال ماه نگین‌دار به آن آویزان است.
باهوبند [bâhuband]: نوعی بازوبند که حلقه‌ای است توخالی اکثراً از نقره و نام دیگر آن مزبیری است.

گب [gab]: حلقه‌ای توخالی است از نقره برای مچ‌پا شبیه پادیک ولی باریک‌تر از آن.
چوله یا چلا [čolla]: انگشتری از نقره، طلا، مس یا مفرغ.
سرجیگی [sarjigi]: مدالی که به گردن‌بند آویزان می‌کنند.
تاج‌پولی [šams]: زینتی برای روی بینی که سر زنجیر آن در موی سر، بالای پیشانی، زده می‌شود و جنس آن طلا است.

سربند [sarband]: برای زیبا جلوه‌دادن فرق سر و مزین به فیروزه و یاقوت است که بند آن پشت‌سر گره می‌خورد و میان موهای جلو سر زده می‌شود.
گمبودو [gombodo]: زینت بناگوش است، گیره‌ای طلایی یا نقره‌ای که بین گوش و چشم آویزان می‌شود.

گَنگه [konge]: زیوری برای بالای چشم که با گیره‌ای به موها متصل می‌شود.
مهرک [mohrak]: بازوبند یا دست‌بندی با نگین‌هایی از سنگ‌های معدنی که با نخ دور مچ بسته می‌شود.
مودی [mudi]: استوانه‌های نقره‌ای که موی بافته‌شده را در آن قرار می‌دهند و پشت‌سر می‌اندازند.
سَنگه [sange]: النگویی از نقره و تزیین‌شده با سنگ‌های درخشان ریز که با حرکت دست صدا تولید می‌کند.

کید [keyd]: نواری طلایی برای نگه‌داشتن موی سر و جلوگیری از ریختن آن روی صورت و نیز برای نگه‌داشتن دُر‌ها در جای خود. کید چنگکی دارد که در مو می‌ماند.
(تلخیص از ناصری ۱۳۵۸: ۱۴۳-۱۳۶ و اطلاعات گردآوری نگارنده).

پایکوبی

در مراسم گذر فردی، مانند تولد و ختنه و عروسی، و در زمان برداشت گندم و ذرت در بهار و خرما در پاییز کار جمعی در جریان است. در این مواقع شادمانی با موسیقی و رقص ابراز

می‌شود؛ به‌خصوص شب‌های مهتاب که خانواده‌ها مشغول کارند. کسالت کار تکراری با صدای طبل و کوزه و خستگی با رقص و پایکوبی از تن خارج می‌شود. انواع رقص‌های رایج عبارت است از: ناس، صحبتی و چویی.

رقص ناس [nâs]: این رقص آرام و اکثراً مختص زنان است. زنان و دختران به دو دسته تقسیم می‌شوند و در برابر یکدیگر شروع به حرکت جمعی می‌کنند. هماهنگ با موسیقی دو دسته به میان می‌آیند، از کنار یکدیگر می‌گذرند، مجدداً در گروه خود جمع می‌شوند و به طرف مقابل می‌روند. نوازندگان هر بار با یک گروه حرکت می‌کنند. وقتی گروه رقصندگان به انتهای محل می‌رسد، رقصندگان چرخ می‌زنند و بازمی‌گردند و حرکت تکرار می‌شود. تماشاچیان، که همه عضو خانواده‌اند و باهم نسبت دارند، با دست‌زدن و کل‌زدن آنان را تشویق می‌کنند.

رقص صحبتی [sohbatî]: این رقص مخصوص مردان است، ولی گاهی زنان هم به آنان می‌پیوندند. ضرب این رقص تند است. رقصندگان دایره‌ای تشکیل می‌دهند و نوازندگان در وسط قرار می‌گیرند. در این رقص افراد هم دور خود و هم دایره‌وار حرکت می‌کنند. در حرکت دایره افراد چنان دور خود می‌چرخند که یک بار رو به‌روی فرد دست راست و یک‌بار روبه‌روی فرد دست چپ خود قرار می‌گیرند. این چرخش‌ها صحنه‌ بدیعی از رنگ لباس‌ها به وجود می‌آورد که وجدآور است. ضرباهنگ نیز هر بار تندتر می‌شود و بر هیجان رقصندگان و بینندگان می‌افزاید. معمولاً بعد از یک‌ساعتی که نوازندان آهنگ این رقص را می‌نوازند، همه خسته و عرق‌ریزان می‌نشینند.

رقص چویی [čupi]: در این رقص هر یک از افراد دو چوب حدود ۵۰ سانتی‌متری در دست دارند. این رقص مانند رقص صحبتی است — به آن صحبتی‌جانی هم می‌گویند — فقط در این‌جا رقصندگان وقتی جلو یکدیگر قرار می‌گیرند چوب‌ها را به چوب‌های فرد کناری خود می‌زنند و صدای آن بر صدای موسیقی افزوده می‌شود.

آهنگ‌ها و نواها

برخی از نواهایی که در مراسم ویژه خوانده می‌شود عبارت است از:

شب تاکی [šabtâki]: موسیقی و آوازی که تا روز ششم تولد نوزاد اجرا می‌شود.

موتک [mutak]: موسیقی و آواز مربوط به تعزیه و فوت.

سور [sur]: موسیقی و آواز ویژه ختنه‌سوران.

سلونک، نازنک، لهر، هلو: موسیقی و آوازهای مربوط به مراسم ازدواج. در بخش ایرانی بلوچستان در مراسم ازدواج «ترانه» نیز خوانده می‌شود.

گواتی [guâtî]: موسیقی مخصوص مداوا.



شعر: آهنگ ویژه خواندن اشعار حماسی است.
شروانی [šervâni]: اشعار جنگی و پهلوانی که به خصوص در راسک رایج است.
ذکر و ورد: اشعار صوفیانه است.

برخی خوراکی‌ها

الف) نان

نان لواش، گرده، تالو، پناریگ، رتی، دوتینه، هلکاری، دوتلو، نان جو، نان ذرت، رحتو، تیموش و دگو از انواع نان بلوچ است. برای هر وعده غذا نان تازه در تنور یا در تاوه تهیه می‌شود، به خمیر نان زیره و ادویه می‌زنند.

نان لواش را در تنوری که در زمین کنده می‌شود، می‌پزند.
نان گرده [gerde] کلفت‌تر از نان لواش است و به همان ترتیب نان لواش به دیواره تنور می‌زنند و می‌پزند.

نان تالو [talu] را در تاوه آهنی می‌پزند. پناریگ [ponârîg] را صحرانشینان، جایی که دسترسی به تنور نباشد مستقیماً روی شن صحرا می‌پزند. روی زمین شنی آتش می‌افروزند و وقتی زمین داغ شد آتش را کنار می‌زنند و خمیر نان را روی شن داغ پهن می‌کنند و روی آن را نیز با شن می‌پوشانند. پس از چند دقیقه نان می‌پزد. شن را کنار می‌زنند و از نان پخته استفاده می‌کنند.
رتی [reti] نان گرده‌ای است که در تاوه می‌پزند. سوراخ‌هایی در خمیر ایجاد می‌کنند و نان پر از سوراخ درمی‌آید.

دوتینه [dotine] مانند لواش بسیار نازک است و در تاوه پخته می‌شود.

هلکاری [helkâri]: نان سرخ‌شده در روغن است.

دوتلو [dotalu] نانی است که در تاوه درست می‌شود. دو چانه خمیرنان را جداگانه پهن می‌کنند و جداگانه روغن می‌مالند. سپس هر دو را روی هم پهن می‌کنند و در تاوه‌ای که روغن دارد می‌گذارند تا بپزد.

نان ذرت پس از به‌دست آمدن ذرت اغلب در زمستان تهیه می‌شود.

نان شلو [šolu] از خمیر رقیق تهیه می‌شود. خمیر را با ملاقه در تاوه می‌ریزند سپس پشت و رو می‌کنند که بپزد.

رحتو [rahtu] از خمیری به همان رقیقی خمیر شلو درست می‌شود با این فرق که خمیرمایه ندارد و به اصطلاح فطیر است.

تیموش [timuš] نانی است از خمیری سفت که آن را با دست در تاوه پهن می‌کنند و نان خشک و نازکی درست می‌کنند.

دکو [dakku] مانند تیموش است فقط کلفت‌تر و خشک‌تر از ارزن نیز می‌توان درست کرد (تلخیص از ناصری: ۱۹۱-۱۸۸).

ب) غذا

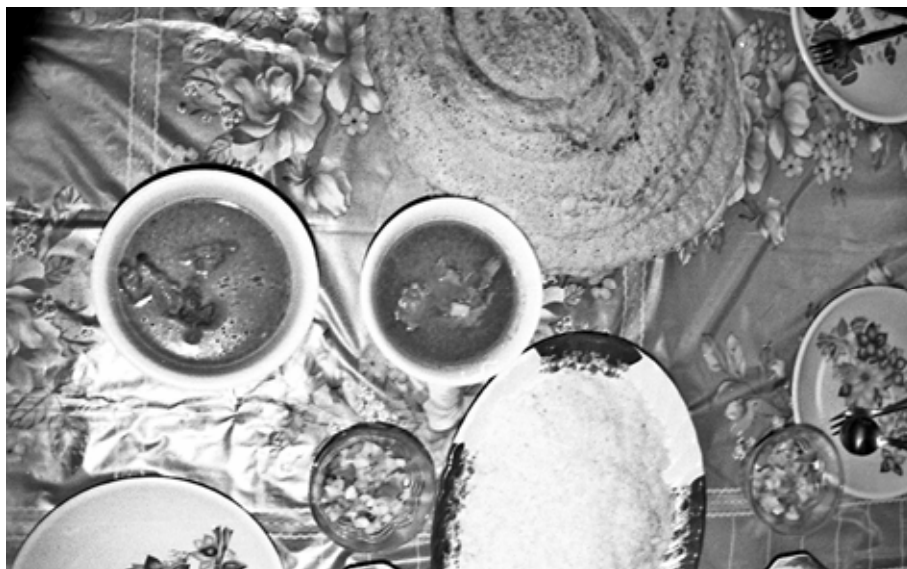
چنگال [čangâl]: مقداری روغن را در تاوه می‌ریزند و چند ملاقه شیرۀ خرما یا خرمای بدون هسته را به آن اضافه می‌کنند تا سرخ شود. بعد آب به آن اضافه می‌کنند و چند دقیقه می‌جوشانند. چنگال را با نان مصرف می‌کنند.

مسمما [mosamma]: باقلاپلو با مرغ سرخ‌کرده را مسمما می‌گویند که در دیگ درست می‌شود. این غذا را برای داماد آینده تهیه می‌کنند و بسیار محبوب است.

حتوک یا خورش ماهی: برای این غذا از ماهی خشک استفاده می‌کنند. ماهی خشک را چند ساعت در آب می‌گذارند و چندین بار آب آن را عوض می‌کنند که نمکش گرفته شود. بعد آن را در دیگ با ادویه و زردچوبه و گرد انار و فلفل و کمی آب می‌پزند و با برنج مصرف می‌کنند. به حتوک لپه، گوجه‌فرنگی و سیب‌زمینی نیز می‌توان افزود.

جوشاندۀ سبزیجات در فصل بهار سبزی‌های کوهی بسیار است این‌ها را گاه به برنج می‌زنند، و گاه با دوغ می‌نوشند یا خام مصرف می‌کنند.

کله خرما: نوعی غذا یا شیرینی که بیشتر خوراک مردان در سفر است. هستۀ خرما را



گوشه‌ای از یک سفره

درمی آورند، بعد آن را با گندم برشته به صورت کوفته‌هایی درمی آورند. حمل آن آسان و غذایی مقوی است. گاهی کنجد نیز به آن اضافه می‌کنند و به آن خرما کنجد می‌گویند.

تنورچه [tanurče] یا **تنوری**: داخل شکم گوسفند یا بز قربانی را، به جز دل و جگر، خالی می‌کنند و خوب آن را می‌شویند. سپس همه جای گوسفند درسته را گرد انار و فلفل و نمک می‌زنند. میله‌ای فلزی از میان آن رد می‌کنند و آن را در تنور داغ قرار می‌دهند. در تنور را چندین ساعت می‌بندند تا بپزد. (ناصری: ۱۸۵-۱۷۸).

غذاهای بلوچی اکثراً پُرنرنگ است. آن‌ها از چوب دارچین در پختن برخی پلوها استفاده می‌کنند. کشک در سراوان با قطر حدود ده سانتی‌متر درست می‌شود و مانند یک گرده نان است. کشک را با زردچوبه و پیازداغ مخلوط می‌کنند. در زمان استفاده آن را در آب جوش می‌گذارند و به عنوان یک وعده غذایی مصرف می‌کنند.

شیوه‌های نگهداری طولانی از مواد خوراکی

تباهیگ [tabâhig]: گوشت گوسفند خشک. انار خشک را آسیاب و با نمک مخلوط می‌کنند. خمیر رقیقی درست می‌کنند و ورقه‌های گوشت گوسفند را در آن می‌غلطانند. این قطعات گوشت را در خانه آویزان می‌کنند تا خشک شود. این قطعات را چند ماه نگه می‌دارند و هربار برای پختن غذا از آن‌ها استفاده می‌کنند. امروزه با این‌که یخچال هست، همچنان از این روش برای نگهداری از گوشت استفاده می‌شود.

ماهی خشک: پس از خالی کردن شکم ماهی، آن را به دو نیم می‌کنند و به آن نمک می‌زنند و در داخل یا بیرون از خانه آن را خشک می‌کنند. با ماهی خشک خورشت درست می‌کنند یا با برنج می‌پزند و مصرف می‌کنند.

تنوری یا پروچه [paruče]: گوسفند را ادویه می‌زنند و در تنور گرم می‌گذارند. در تنور را می‌بندند و تمام محفظه آن را با گل می‌پوشانند. پس از چند ساعت گوشت تنوری شده را درمی‌آوردند.

سفال

درست کردن ظروف سفالی در بلوچستان رایج است. شناخته‌ترین سفال بلوچ سفال کلپورگان است. این سفال را به روشی چند هزار ساله درست می‌کنند و در تنور گداخته می‌پزند. طرح‌های هندسی آن به رنگ مشکی است که روی سفال قهوه‌ای زده می‌شود. این سفال خاص همین منطقه است. کار سفال را زنان کلپورگان انجام می‌دهند، ولی آوردن خاک رس و سوخت برای تنور کار مردان است. از این سفال می‌توان برای پختن غذا استفاده کرد (الینا سورینین: ۱۳۳-۱۲۵).



منبع: آرشیو محله

کارگاه سفالگری نوین گلپورکان



منبع: آرشیو محله

بخشی از نحوه تولید چند هزار ساله



منبع: آرشیو محله

سبد برای نگهداشتن خرما

حصیر

راجع به سیواس که از برگ بوته‌ای به نام کهوربند یا نخل زینتی بافته می‌شود (ناصری: ۱۵۷) قبلاً گفتیم. از همین گیاه اشیای دیگر حصیری نیز بافته می‌شود: خورجین، پالان الاغ، طناب، سبد برای نگهداشتن خرما، سله و کیسه برای حمل غلات و حبوبات و سایبان حصیری برای جلو مسجد و منزل.



منبت کاری از قلعۀ سب

در چوبی منبت کاری از قلعۀ سب

نجاری

بلوچ‌ها درهای خانه‌ها را از چوب کهور درست می‌کنند و روی آن را کنده‌کاری می‌کنند. گاهی رگۀ زردرنگی نیز در آن هویدا می‌شود که جلوۀ خاصی به این درها می‌دهد. آن‌ها معتقدند که درخت کهور از زمین طلا جذب می‌کند و بدین خاطر گاهی رگه‌های زردرنگ بر این چوب ظاهر می‌شود (ص ۱۵۹).

بناک‌بند [bonakband] یا پیش‌رختخوابی

زنان بلوچ از مخلوطی از پشم و موی بز پلاسی به ابعاد یک‌متر در یک‌مترونیم می‌بافند و در لابه‌لای آن از صدف و تکه و آئینه‌های کوچک استفاده می‌کنند. قطعۀ بافته‌شده پوشش رنگارنگی است که آن را روی تشک و لحاف‌هایی می‌اندازند که روی هم در کنار اتاق قرار می‌دهند.

اعیاد

سه عید برای مردم بلوچ اهمیت دارد: عید فطر، عید قربان و عید نوروز. در روز عید فطر پس از برگزاری نماز جماعت به دید و بازدید یکدیگر می‌پردازند. در عید قربان علاوه بر مناسکی که

برای حجاج انجام می‌شود، کسانی که استطاعت مالی دارند گوسفندی قربانی می‌کنند و غذای جمعی صرف می‌شود.

سسک [sesak] یا شب‌شکانی

شب ششم تولد نوزاد اقوام جمع می‌شوند و گوسفند یا گاو یا شتری را می‌کشند و به همه غذا می‌دهند. آن شب تا صبح بساط ساز و آواز و شعر و پایکوبی برقرار است. بعد از طلوع آفتاب، مادر و طفل را شست‌وشو و غسل می‌دهند. زنی که یک هفته از مادر و نوزاد نگهداری کرده انعامی دریافت می‌کند. در شب ششم تولد برای طفل نامی تعیین می‌شود. ممکن است نام پدر بزرگ یا مادر بزرگ انتخاب شود یا نام را از روی قرآن و کتاب دعا درآورند.

مراسم ختنه‌کردن

بلوچ‌ها به ختنه‌کردن «سنت‌کردن» می‌گویند. وقتی پسر خانواده‌ای به پنج، شش یا هفت‌سالگی رسید، بزرگ خانواده با دعوت جمعی از خویشان و برگزاری مجلس ساز و دهل مراسم ختنه‌سوران برپا می‌کند. نوازندگان دو سه شب با شور و حال تمام می‌نوازند و زنان و مردان به رقص و پایکوبی می‌پردازند و شعر و آواز می‌خوانند. شب آخر همه اهالی را به شام دعوت می‌کنند. پس از صرف شام دوباره نوازندگان و رقصندگان مشغول کار می‌شوند. در این موقع مردم به رقصندگان پول می‌دهند. زن‌ها آواز بلوچی می‌خوانند. این جشن تا ساعت یک یا دو بعد از نیمه‌شب ادامه می‌یابد. پس از آن تختی می‌آورند و در وسط مجلس قرار می‌دهند. بچه‌ای را که باید ختنه شود روی تخت قرار می‌دهند و زن‌ها به دست و پایش حنا می‌گذارند. ظرفی جلو پسر بچه می‌گذارند و مردم در آن پول می‌ریزند. این پول را زنی که حنا به دست و پای بچه گذاشته برمی‌دارد. فردای آن شب همه به نهار دعوت می‌شوند. پس از صرف نهار شتری را آماده می‌کنند و پسری را که باید ختنه شود بر آن می‌نشانند. مهار شتر را شتربان می‌گیرد و راه می‌افتند به طرف جایی که آب باشد. بچه‌های ده و نوجوانان و جوانان الاغ‌های خود را می‌آریند و مسابقه می‌دهند. وقتی پسر را سوار شتر کردند روی سرش قند یا آب‌نبات می‌ریزند و نوازندگان شروع به نواختن می‌کنند. وقتی به آب رسیدند بچه را لخت می‌کنند و تنش را در آب می‌شویند. پس از شست‌وشو دوباره او را سوار شتر می‌کنند و به خانه برمی‌گردانند. در این موقع کسی که قرار است ختنه کند می‌آید. بچه را داخل پشه‌بندی قرار می‌دهند. فقط آن فرد و بچه در پشه‌بند می‌مانند. در هنگام ختنه زن‌ها پشه‌بند را به شدت تکان می‌دهند و کر^۱ [ker] می‌زنند و نوازندگان با شدت تمام می‌نوازند. این سروصداها بچه را به دیگران مشغول می‌کند تا کار راحت‌تر پیش برود. پس از ختنه بچه را دو سه روز به حال

استراحت در خانه نگه می‌دارند و به جای شلوار به کمرش لنگ می‌بندند تا زخمش خوب شود (ریاحی ۱۳۵۶: ۵۳ و ۵۴).

مراسم سوگواری

وقتی کسی فوت کند، خبر از بلندگوی مسجد اعلام می‌شود. قبلاً این خبر را از پشت‌بام خانه اعلام می‌کردند. اگر متوفا زن باشد، زنی او را می‌شوید و اگر مرد باشد مردی این کار را انجام می‌دهد. خاک‌سپاری در زمانی کوتاه و به سرعت در گورستان انجام می‌پذیرد. مردان را در سه قطعه و زنان را در پنج قطعه کفن می‌بندند. چهار طرف تابوت را مردان می‌گیرند و به گورستان حمل می‌کنند.

اقوام و همسایه‌ها و آشنایان از دور و نزدیک برای پرسه [porse] می‌آیند و با چای و قلیان و خرما و حلوا از آن‌ها پذیرایی می‌شود. مراسم هفتم و چهلم و سال نیز برگزار می‌شود. افرادی که از راه دور بیایند برای صرف غذا می‌مانند.

زیارتگاه‌ها

پیرمبارک: پیرمبارک در دهکدهٔ چائف کراماتی افسانه‌ای دارد و مورد اعتقاد مردم بلوچ است. در زمان قاجار اعتقاد به پیرمبارک دو سوی مرز ایران و پاکستان چنان زیاد بود که این زیارتگاه را از پرداخت مالیات معاف کرده بودند. پیرمبارک قبری ساده است، پوشیده از پارچه‌هایی که مردم آورده‌اند.

پیرغلکان: پیرغلکان نزدیک پیرمبارک است و مردم برایش نذر می‌کنند.

سیدعبدالرسول: این مزار در شهر چابهار شبیه مساجد پاکستان و زیارتگاه مردم اهل تشیع است. هر سال آخر ماه ذیقعدة به مدت یک هفته کنار مزار ساز و دهل می‌نوازند و آوازخوانی و پایکوبی می‌کنند.

مسکن

در روستایی از شهرستان سراوان وارد خانه‌ای می‌شوم. خانه مکعبی است در میان زمینی مربع شکل و آشپزخانه مکعبی کاملاً مجزا است، همین‌طور آب‌ریز. در آشپزخانه حصیر و گلیم انداخته‌اند و پر از سروصدای زنانه است که در آن به پخت و پز مشغول‌اند. در حیاط یک چاه است. اتاق‌های میهمان و اتاق‌های خواب در ساختمان مکعب بزرگ‌تر قرار دارد و با فرش پوشیده شده است. برای نشستن در اتاق‌ها پشته‌ها و تشک‌های بسیار روی هم می‌چینند و رویشان را با پارچه‌ای توری می‌پوشانند. نظم هندسی را در این‌جا کاملاً می‌توان حس کرد.



چادر یک واحد کرد در نزدیکی کوه تفتان

منبع: آشور مجله

ظروف را هم در ویترونی شیشه‌ای قرار می‌دهند. چیدمان همه چیز منظم است. تلویزیون و نوارهای ضبط صوت و نوار ویدیو و لوح فشرده نیز در جای خود در ویترونی مجزا است. ورود به اتاق با استشمام بوی عود همراه است. گل‌های مصنوعی و ارمغان‌های سفرها زینت‌بخش ویترونی‌های شیشه‌ای است. یک کیف سامسونگ هم در گوشه‌ای قرار دارد. با رسیدن به اتاق به میزبانان برمی‌خوریم. رنگ لباس‌ها گیراست. صدای اتاق تغییر می‌کند. میزبانی، مهربانی، چشمان سیاه کنجکاو، میهمان چرا آمده، چه می‌خواهد؟ حیاط بسیار تمیز و اتاق‌ها همه منظم‌اند. حیاط فقرا همچون حیاط اغنیا هموار، خالی از هر نوع اسباب و یکرنگ است. آنچه به محیط رنگ می‌دهد لباس‌های رنگارنگ است که دانه‌دانه از صندوق بیرون می‌آیند. سوزن‌دوزی هر یک نامی دارد و زمان دوخت آن مشخص است. مردان هرکدام در کشوری دیگر کار می‌کنند و هر چند ماه یک‌بار یا سالی یک‌بار سر می‌زنند.

کامبوزیا

نمی‌توان از بلوچستان صحبت کرد و از مرحوم کامبوزیا و کتابخانه معظم وی در حومه شهر زاهدان چیزی نگفت. امیرتوکل کامبوزیا در سال ۱۲۸۳ در خانواده‌ای از کردان زعفرانلو در تهران به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۰۱-۳ بازرس دارایی در اداره راه تربت حیدریه، در ۶-۱۳۰۴



رئیس دارایی بلوچستان، در سال ۱۲-۱۳۰۷ دبیر دبیرستان در بیرجند و از سال ۱۳۱۳ ساکن زاهدان و مشغول مطالعه بود. کتابخانه وی ۱۵۰۰۰ جلد کتاب دارد. وی در همین کتابخانه دفن شده و دخترش مسئول این کتابخانه عمومی است. کامبوزیا در کتاب خود به نام *بلوچستان و علل خرابی آن* به تاریخ منطقه و دلایل فقر منطقه پرداخته است. وی در ۲۴ مهر ۱۳۵۲ رحلت کرد. از وی ۸۰ کتاب تحقیقی به جای مانده است.

یادداشت

۱. در جشن‌ها و آوازخوانی‌ها زن‌ها گاهی دسته‌جمعی و هم‌صدا با هم و به صدای بلند فریاد می‌کشند که شبیه تحریر خوانندگان در آواز ایرانی است و اصطلاحاً به آن کر (Ker) زدن می‌گویند.

منابع

- برقی، محمد، *نظری به بلوچستان (سفرنامه)*، انتشارات مازیار، ۱۳۵۶.
- ریاحی، علی، زار و باد و بلوچ، طهوری، ۱۳۵۶.
- سورینان، الینا، «طره، تاب و خوشه گندم» در: سهیلا شهشهانی، *نمونه‌هایی از شب‌های فرهنگی بین ایران و تمدن‌های دیگر*، نشر ثالث، ۱۳۸۳.
- فرمانفرما، فیروز میرزا *سفرنامه کرمان و بلوچستان*، به کوشش منصوره اتحادیه، نشر تاریخ، ۱۳۶۰.
- کامبوزیا، امیر توکل، *بلوچستان و علل خرابی آن*، چاپخانه مروی، ۱۳۵۹.
- ناصری، عبدالله، *فرهنگ مردم بلوچ*، بی‌نا، ۱۳۵۸.
- یغمائی، اقبال، *بلوچستان و سیستان*، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.
- سید سجادی، سیدمنصور، *باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان*، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، *مرآت‌البیان* (۴ جلد)، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- آپارنا رائو، *غربتی‌های افغانستان/جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی قوم/اسکان نیافته جت*، انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران، ۱۳۶۱.

Salzman, Philip Carl, (2000), *Black Tents of Baluchistan*, Smithsonian Institution Press, Washington and London.